

# مویه‌هایی به یاد کشور جم\*

## مقدمه‌ای در شناخت شعر ادیب‌الممالک فراهانی در نودمین سال در گذشت وی

**الف.** سید محمد صادق حسینی فراهانی به سال ۱۲۳۹ در گازران فراهان اراک چشم به جهان گشود. او از خاندان میرزابزرگ (عیسی) قائم فراهانی بود. در این خاندان، دانشمند و دبیر و شاعر اندک نیوده‌اند. خواهر محمد صادق، فاطمه سلطان. شاعر بود و نام شعری‌اش، «شاهین». محمد صادق در نوجوانی پدرش را از دست داد و با مشقت فراوان، در سایه استعداد دبیری و ذوق شاعری، به کارهای دیوانی پرداخت: تویسرکان، کرمانشاه، تبریز، ساوجبلاغ مکرری (مهاباد بعدی)، سمنان، اصفهان، قم و البته، تهران. او، علاوه بر شعرگویی، دبیر، واعظ، معلم، روزنامه‌نگار و سرانجام، قاضی شد. بسیار سفر کرد و به خوارزم (خیوه) و قفقاز (بادکویه) هم سرک کشید. روزنامه‌های ادب، ادب مصور، مجلس، عراق عجم، ایران، ایران سلطانی، و ضمیمه فارسی روزنامه ارشاد بادکوبه (به سردبیری احمد آقایف قره‌باغی: احمد آقا اوغلو بعدی) را منتشر کرد. ادیب‌الممالک از اوضاع جهان آگاه بود و روزنامه‌نگاری را پیشه‌ای دلپذیر می‌یافت. هم در فارسی و هم در تازی آگاهی‌های گسترده‌ای داشت و از ادب و فرهنگ و تاریخ اسلام و ایران بسیار می‌دانست. از پزشکی و ستاره‌شناسی قدیم بی‌اطلاع نبود و گویا، در دوره‌ای از زندگی، به اهل تصوف نزدیک شد. لقب «امیرالشعرا» را از یک شاهزاده قاجار، تهماسب میرزامؤیدالدوله، و لقب «ادیب‌الممالک» را از مظفرالدین‌شاه دریافت کرد. نام شعری‌اش، در آغاز، «پروانه» و سپس، «امیری» بود. ادیب‌الممالک دو بار ازدواج کرد و سه فرزند یافت. اما هر سه فرزند را از دست داد. در سال ۱۲۹۵ هنگامی که مأمور عدلیه (بعدها: دادگستری) یزد بود، دچار عارضه قلبی شد. او را به تهران آوردند. سال بعد، ۱۲۹۶، در پای تخت درگذشت و در کنار آرامگاه «شاه‌عبدالعظیم حسنی» شهر ری به خاک سپرده شد.

۱۷ اندیشه و هنر

**ب.** پُرشهرت‌ترین شعر ادیب‌الممالک چنین آغاز می‌شود:

«برخیز شتربانا بر بند کجاوه

کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه

\* بخارا (ش ۶۶ مرداد - شهریور ۱۲۸۲، صص ۶۰ - ۵۲).

در شاخ شجر برخواست آوای چکاوک  
وز طول سفر، حسرت من گشت علاوه

بگذر به شتاب اندر، از رود سَمَواه  
در دیده من بنگر دریاچه ساوه

وز سینه‌ام آتشکده پارس نمودار»

مستط «برخیز شهربانا! بر بند کجاوه» سروده‌ای است از آغاز سده بیستم میلادی (۱۹۰۲م، برابر با سال ۱۲۸۱).

اگر از برخی استثناها، مانند آثار منظوم میرزا آقاخان کرمانی، صرف‌نظر کنیم، این شعر را شاید بتوان یکی از نخستین شعرهای فارسی عصر جدید دانست که در آن، نوعی خودآگاهی تاریخی جلوه‌گر شده است. شاعر در این خودآگاهی، به فرهنگ دینی ایرانیان، پیش و پس از اسلام، علاقه نشان می‌دهد. یاد ایران، یا به تعبیر شاعر، «کشور جم»، بی‌هیچ تردیدی، به وسعت، در متن تاریخ دوره اسلامی مورد تأکید قرار می‌گیرد و به ستایش گسترده‌ای از پیامبر اسلام می‌انجامد. علاوه بر این، مویه‌های او به یاد گذشته «کشور جم»، که از نظر شاعر، لحظه به لحظه اش، اسباب مباهات است، در فضای معنایی شعر، به موقعیت دوره تمدن اسلامی، که آن نیز از دید او، سر به سر، افتخارآمیز است، گره می‌خورد. نجات‌دهنده نیز، در پایان شعر، پادشاه زمان، مظفرالدین‌شاه است. اما آیا او پیرتر و ناتوان‌تر از آن نیست که بتواند از «لوث زُلل»، این خاک مقدس را پاک کند؟ البته، پاسخ مثبت است. باین‌همه، باید دانست که اقتضای سنت کهن شعر پارسی، اشاره به «پادشاه زمان» و ستودن اوست. گذشته از این، به روایتی، شعر مورد بحث، نخستین بار، در حضور همین شاه خوانده شد. این مستط در روزگار خود، و به‌ویژه، در نیمه نخست سده بیستم میلادی بسیار مورد توجه قرار گرفت و در میان سنت‌گرایانی که گوشه چشمی هم به تحول داشتند، برای خود جایی باز کرد. در واقع، آگاهی نسبت به گذشته و آرزو نسبت به آینده، نخستین نکته‌ای است که خواننده علاقه‌مند در سروده مورد اشاره کشف می‌کند. اما باید یادآور شد که اگر دلیل‌هایی ادبی‌تر در میان نبود، این شعر به‌رغم تمایز معنایی، برجستگی خاصی نمی‌یافت. سیال بودن زبان شعری و جوشش موسیقایی از جمله این دلیل‌هاست. باین‌همه، نوع بیان، تلمیح‌ها و واژه‌های دور از ذهن، بخش‌های گسترده‌ای از شعر مورد اشاره را در نیمه دوم سده بیستم میلادی، حتی از قلمروی ذهن و زبان سنت‌گرایان ادبی نیز، ناحذی، دور کرد. بدین‌ترتیب، باوجود برجستگی‌های زبانی درخور توجه، جز چند بند ساده‌تر از این منظومه سی‌وهفت بندی، ارزش‌های نهفته در متن شعر، مانند دل‌مشغولی اصلی شاعر، یعنی روزگار گذشته، به‌مرور، در نیمه دوم این سده، به مجموعه تاریخی ارزش‌ها نزدیک‌تر جلوه کرده است تا به ارزش‌های خاص‌تر ادبی.

پ. ادیب‌الممالک فراهانی، شاعری است توانا، و در زیر و بم‌های شعر خراسانی کم‌نظیر. قلمرویی از رودکی و فرخی تا انوری و خاقانی در میدان دید اوست. ادیب‌الممالک از یک‌سو، دل‌بسته لغت‌های تازی است و از دیگر سو، ربوده واژه‌های پارسی. حتی با را از این هم فراتر می‌نهد و به تازی شعر می‌گوید. در همان حال، به شکلی گسترده، از کلمه‌های دساتیری بهره‌می‌گیرد. باین‌همه، استفاده از دامنه واژگانی نامتعارف، از تندرستی زبانی شعرهایش نمی‌کاهد. اما ضرب‌آهنگ بخشی درخور توجه از سروده‌ها را به دامنه ادیبانه‌تری محدود می‌کند. البته، نباید از یاد برد که او، هم پیش از اندازه واژه دارد و هم توانایی‌اش در نوع ساختار شعر سنتی بسیار است:

«باغ پیروز و چمن پدرام است  
یار در مجلس و می در جام است»

که ساختار شعر انوری را یاد ما می‌آورد:

«روز عیش و طرب و بستان است  
روز بازار گل و ریحان است»

یا

«این نبینی که چو هنگام بهار آید  
شاخ خرم شود و غنچه به بار آید»

کابه یادآورنده قصیده‌ای از ناصر خسرو است:

«چند گویی که چو ایام بهار آید  
گل بیاراید و بادام به بار آید»

اما ر میانه بازنمایی سنت‌ها، ابتکارهایی را هم می‌توان از نظر گذراند:

«فراموشم نشد پندی که می‌گفت  
به پور خویش، پیری در بخارا  
که گر در کار خود جنبش کند مرد  
توان سفتن به سوزن، کوه خارا»

البته به پارسی سره نیز شعرهایی پرداخته است:

«دادت خدای بخت و بزرگی و فر و هوش  
از تو گرفت نتوان، آن چت خدای داده»

اما ر این میان، با کمال شگفتی، می‌بینیم که گاه، به زبان عصر خود هم نزدیک می‌شود:

«دیدم میان کوچه، پیر لبوفروشی

بار لبو نهاده، پشتِ درازگوشی

می‌گفت گرم و داغ است شیرین‌لبوی فندی

و افکنده زین ترانه، اندر جهان خروشی»

ته. یکی از گویندگان هم عصر ادیب‌الممالک، محمدتقی حجة الاسلام (تیر تبریزی)، او را این‌گونه می‌ستاید:

«گر شود ختم سخن بر تو امیری، چه عجب

کآخرین پایه همین است سخندانی را»

تیر تبریزی با معیارهای شعری زمانه خود در این داوری به خطا نرفته است. البته، باید، اندکی دقیق‌تر شد و گفت که توانایی و شهود زبانی شاعر، همه‌وقت، پایه‌پای هم به پیش نمی‌رود. گاه، این یک در شعرش از آن عقب‌می‌ماند. اما تصور می‌کنم که حد و حدود این نکته، حتی، بر خواننده خاص آثار او، به‌ویژه، خواننده قصیده‌هایش، چندان آشکار نباشد. زیرا، عنصر سخنوری، به ذات، در نوع شعری قصیده، بیش‌از دیگر انواع شعر فارسی جلوه دارد و ادیب‌الممالک، مرد میدان قصیده است. در دو قالب مثنوی و قطعه نیز متبحر است. اما صرف‌نظر از چند استثناء، در غزل، و به طبع، عشق و عرفان اهلیت چندان ندارد. شاید، در همین سیر است که با دل‌سپردن به خصلت قصیده‌پردازی، در ستایش و نگرش برخی از هم‌عصران خویش حد و مرزی نمی‌شناسد و از این نظر در میان شاعران اواخر دوره قاجار کم‌تر نظیری می‌توان برای وی یافت. البته، او همراه با جریان در آغاز جویبار و سرانجام سیل‌وار زمانه، در بخشی از سروده‌هایش، به موضوع‌هایی چون میهن‌پرستی، توجه به تاریخ ایران باستان، تکیه بر گذشته اسلامی، و نقد اجتماعی می‌پردازد و سرانجام، چون بسیاری از شاعران عهد مشروطه، به دل‌زدگی از «انقلاب مشروطه» می‌رسد. ویژگی اخیر، ادیب‌الممالک را هم از حبیب‌خراسانی و صفای اصفهانی، و هم، تا حدی، از ادیب‌نیشابوری جدایی می‌بخشد. قلب گرم «انقلاب مشروطه» در شعر وی نمی‌تپد. این نکته درست است. اما بخشی از تپش‌های ذهنیت فرهیخته ایرانی با همه پرسش‌ها و کنجکاوی‌ها و تناقض‌هایش در شعر ادیب‌الممالک شنیده می‌شود:

«در این زمانه که یک‌سر، جهانیان خرسند

ز چیست ملت اسلام گشته خوار و نژند؟»

«هر که می‌بینی تو بر گرد وزیر داخله

دستک دزد است و در ظاهر، شریک قافله»

«خدا رحمت کند مرحوم حاج میرزا آغاسی را

بیخشد جای آن بر خلق، احزاب سیاسی را»

شاعر، به‌ویژه، از دستگاه عدلیه، که بخشی از عمر خود وی در آن صرف شد، با تلخی و حتی، نفرت یاد می‌کند:

«فضا و ساختِ عدلیه، یارب، از چپ و راست

تهی ز مردم دین‌دار و دین‌پرست چراست؟»

«باد از کردگار بر این قاضیانِ دون

دشنام بی‌نهایت و نفرین لایقند

طاق و رواق عدلیه برکنند ستون

آن کاو فراشته سقف سما را بلاعمد»

از همین رو، «نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری» کهن ایرانی را، که البته، گم‌شده کهن کشور پیر ما نیز است، درخور اشاره پای:

«کیش زرتشت را سه پایه بود

هر یکی را سه چرخ سایه بود

کاخ هستی بود بر این سه ستون

ماه و برجیس و مهر بر گردون

هر که رو کرد سوی دینِ بهی

شد رکاب تش ز درد، تهی

گفت جستم به راه دین، پیشی

استوارم به نیک‌اندیشی

استوارم به نیک‌گفتاری

استوارم به نیک‌کرداری»

ادیب‌الممالک، در نگاهی اجمالی، شاعر - ادیبی است سنت‌گرا که نسبت به واپس‌ماندگی شرق آگاهی تاریخی نت این آگاهی را به شعرهایش نیز معطوف کرد. باوجود برخی هجویه‌ها و پرده‌داری‌ها، او فرهیخته و اخلاق‌گراست. از آن شاعران پیش‌از مشروطه، به تقریب، تنها گوینده پُراهمیتی است که به دگرگونی‌های محتوایی تن داد. بی‌الک عمر درازی نیافت. اما آن قدر زنده‌ماند تا دشواری‌های متعارف یک انقلاب شاید زودرس را بشناسد. این هم به نظر می‌آید در مجموع، وی در واپسین دهه زندگی‌اش، که برابر است با نخستین دهه «انقلاب مشروطه»، یک به‌گاه ادبی محافظه‌کار یا دیرمانده جلوه می‌کند. از این رو، آفتش با گوینده‌ای مانند محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، تا به لحاظ ادبی، بسیار طبیعی به نظر می‌آید. البته، از منظری دورتر، می‌توان موقعیت ادبی وی را دقیق‌تر بقصد: ادیب‌الممالک یکی از واپسین نمایندگان دوره بازگشت است که با اعتدال و چابکی ادبی خاص خود، در حال فارسی اواخر قاجار به دوره مشروطه نقشی پُراهمیت برعهده گرفت. با این همه، به سبب دگرگونی‌های پرشتاب سیاسی اجتماعی و فرهنگی، به‌ویژه، در حوزه ادبیات، این نقش، بسیار زود، از یادها رفت. تا جایی که حتی،

تاریخ‌نگاران و یادبودنویسان ادبی سده بیستم میلادی نیز، جز چند تن، اغلب با کم‌مهری، خواننده - نخواننده، شعرهایش را به کناری نهاده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. سعید نفیسی یکی از این استثناءهاست:

- *خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی (نفیسی)*، به کوشش علی‌رضا اعتصام، با مقدمه‌هایی از عبدالحسین نوایی و رضا شعبانی، مرکز، ۱۳۸۱، صص ۶۲ - ۵۶: ۲۶۷ - ۲۵۱.

درخور یادآوری است که درباره سال درگذشت ادیب‌الممالک روایت‌های گونه‌گونی وجود دارد. در این نوشته، به روایت نفیسی (*خاطرات*، ص ۵۶)، که با بیان خاطره‌هایی از واپسین روزها و ماه‌های زندگی این شاعر همراه است، تکیه شده است.

۲. گذشته از کوشش‌های آغازین برخی ادیبان و قلمزنان در دهه‌های ۱۳۴۰ - ۱۳۱۰، به‌ویژه، تلاش حسن وحید دستگردی در گردآوری دیوان کامل ادیب‌الممالک *فراهانی* (۱۳۱۲)، با شروع دهه ۱۳۵۰، به تدریج، گام‌های پُرانجام‌تر و دقیق‌تری در شناسایی زندگی و آثار او برداشته شد:

- *از صبا تا نیما (یحیی آرین‌پور، جیبی - فرانکلین ۱۳۵۰: ج ۲، صص ۱۴۶ - ۱۳۷)*.

- *Encyclopaedia Iranica* (Edited by E. Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London, Boston, Henley, 1985; Vol. I. p.459; "ADIB-AL MAMALEK FARAHANI" by Muniibur Rahman).

- چشمه روشن (غلامحسین یوسفی، علمی، ۱۳۶۹، صص ۳۵۶ - ۳۴۸).

- *دانشنامه ایران و اسلام (علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰: جزوه یازدهم، صص ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵: مدخل «ادیب‌الممالک»*، تألیف منیب‌الرحمان).

- *دایرة المعارف بزرگ اسلامی (زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، انتشارات دایرة المعارف، ۱۳۷۵: ج ۷، صص ۳۷۹ - ۳۷۴: مدخل «ادیب‌الممالک»*، تألیف مجدالدین کیوانی).

- *اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران (به کوشش علی میرانصاری، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۶: ج ۱، صص ۹۰ - ۷۵)*.

- *دانشنامه زبان و ادب فارسی (زیر نظر اسماعیل سعادت، انتشارات فرهنگستان، ۱۳۸۴: ج ۱، صص ۳۳۹ - ۳۳۸: مدخل «ادیب‌الممالک»*، تألیف حکیمه دسترنجی).

- *فرهنگ ناموران معاصر ایران (دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴: ج ۲، صص ۳۰۱ - ۲۹۴: مدخل «ادیب‌الممالک»*، تألیف اکبر خوش‌زاد).

اما، بی‌تردید، گسترده‌ترین تألیف درباره زندگی و شعر ادیب‌الممالک، و تنظیم و تشریح آثار وی، به کوشش سیدعلی موسوی گرمارودی انجام پذیرفته است:

- *زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی (فدیانی، ۱۳۸۴: ج ۱: درباره زندگی و شعر، ۴۳۴ ص: ج ۲: متن آثار و شرح آن‌ها، ۱۳۴۷ ص)*. اشاره: صاحب این قلم، در آینده‌ای نه‌چندان دور، در ضمن یکی از آثار خود، به‌مناسبت و با تفصیلی درخور، در تحلیل و سنجش شعر ادیب‌الممالک سخن خواهد گفت؛ البته، اگر به تعبیر ادیبان قدیم، «روزگار مساعد ببیند». از این رو، به‌ناگزیر، نوشته حاضر، تنها «مقدمه‌ای در شناخت شعر ادیب‌الممالک» تلقی و نامیده شده است.